



افزایش و دیگرگون نمودن کارهای آنان است که امروز پس از گذشت سدها از روزگار ایشان ، اندیشه‌ها و باورها و گفتارهایی بدانها نیست داد می‌شود که خود به‌هیچ‌روی با آنها هم‌دستان سازگار نبوده‌اند . نکوش و خوارشماری زنان و ستایش و پرستش شاهان و خودکامگان در افزوده‌های پر شاخه‌ها و برساختن یک منظومه‌ی تمام به نام فردوسی ، در راستای پیشمان وانمودن او از شاهنامه‌سرایی<sup>۵</sup> از جمله تباهاکاریها و بی‌خردتیهای گستاخانه‌ی بی‌ست که جزو باورهای تاریخ ، در حق این شاعر فرهیخته و اندیشه‌ور و خردورز زبانی فارسی و نگاهبان فرهنگ ایرانی رواداشته و بر او تحمیل کرده‌اند و شوربخانه تا به امروز کسانی - حتی در میان شاعران و نویسندگان - به‌هیچ‌زرف‌نگری و پژوهشی ، در این‌جا و آن‌جا از آن بر ساخته‌ها و افزوده‌ها یاد می‌کنند و آنها را سنجایی برای شناخت شاعر و تحقیق در تاریخ فرهنگ ادب ما می‌انگارند!<sup>۶</sup>

جای بحث گسترده درباره‌ی زندگی و کارهای این‌گونه بزرگان پیشین و رفتار ناسزاوار و نکوهیده‌نی دستیره‌زندگان به‌دستاوردهای آنان و آوردن نمونه‌هایی از این رسوایی بزرگ تاریخی ، درین گفتار کوتاه نیست و فرصتی دیگر می‌خواهد . در این گفتار ، رویکرد نویسنده تنها به زندگی و هنر نیمایوشیج (۱۲۷۱ - ۱۳۳۸ خورشیدی) شاعر پویا و پیشگام و نوآور روزگار ماست که سال ۱۳۳۸ یکصدمین سال زادروز او بود .<sup>۷</sup>

## ۱

نیمایوشیج شاعر پویا و نواندیش و نوآور ایرانی بود که در پیامد جنبش مشروطه‌خواهی باید و پاسخ‌گویی راستین نیاز عصر خویش به دگرگونی بنیادین و سازنده شد و بر درنگ و ایستایی چندین سده‌ی پست‌سر خویش ، نقطه‌ی پایان نهاد . اما مگر ایستایان و جزو باورهای تغییرناپذیر تاریخ ( همانها که نیمایوشیج خود درباره‌شان نوشت : « خالصاً و مخلصاً ایمان احمقانه غریبی دارند »<sup>۸</sup> ) می‌توانستند این فرزند هوشیار زمانه و این نوآور و آفرینشگر جسور و شگرف را برانند ؟ آنان که - به تعبیر خود نیمایوشیج - او را خاری در چشم خود احساس می‌کردند ، در دوره‌ی زندگی‌اش هرگونه گزند مادی و معنوی را که می‌توانستند بر او وارد آوردند و از درون قلعه‌ی پوسیده‌ی ست - زهرآگین‌ترین شیرها را کین‌توزانه به‌سینه‌ی پرورده او نشانه رفتند . اما او که هیچ بارو و جبار و پناهگاهی نداشت ، در برابر این تیرباران ، سینه سپر کرد و با ابره‌باری تمام ، سوزش و درد خارهایی را که « از راه این سفر دو جگرش می‌شکست » ، بر تافت و همچنان بیدار و تنها « بر دم دهکده ، دست بر در ، برپای ایستاد و از شکستن در و دیوار به‌هم ریخته بر سر خویش » ، نهراسید و سرپیچید و نالید که : « غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند ! »<sup>۹</sup>

پس از خاموشی شاعر نیز ، کار آسیب‌رسانی بدو در چهارچوب شیوه‌هایی از تحلیل و تفسیر و عرضه و نشر دستاوردها و گزارش زندگینامه‌اش ، ادامه یافت و هرکس به‌گونه‌ی و به‌انگیزه و سودایی گوشتید تا این « رودخانه‌ی را که از هوای آن می‌توان آب برداشت »<sup>۱۰</sup> و سیلاب و شاداب شد ، در انحصار خویش درآورد و به‌شرداب ایستای خود بکشاند و از پیوه و راه یابی بی‌میانجی به دستها و باغهای تشنه‌کام باز دارد ؛ در مروری بر رویدادهای دوری زندگی نیمایوشیج ، بویژه سده‌ی آخر آن که سالهای شکوفایی و باروری اندیشه و هنر او بود ، به اشاره‌ها و نکته‌های بسیاری از زبان خود او یا دیگران ، برمی‌خوریم که حکایت از تلاش پیگیر دارندگان گرایشهای مرامی و حزبی گوناگون برای کشاندن پای او به حرکتی خویش و بهره‌جویی از نام و شهرت وی در آوازه‌گرهای سیاسی و حزبی دارد و تنها چیزی که کمتر به‌چشم می‌خورد ، رویکردی راستین و بی‌غش به دستاوردهای او و کوششی دلسوزانه و هنرشناختی برای دریافت ساختار شعر وی و تبعیه‌های نوآوری اوست . جلال آل‌احمد با اشاره‌ی به ماهنامه‌ی مردم / ارگان حزب توده‌ی ایران ( که احسان ظیری سردبیر آن و خود وی - در سالهای ۲۵ و ۲۶ - مدیر‌اعلی‌اش بود ) درباره‌ی این‌گونه برخوردهای مرامی و حزبی با کار نیمایوشیج ، می‌نویسد :

### رسیده‌ها به

## دشمنان

• Light Vision ، کارهای عکاسی محمد واحد ، ناشر موسسه گرافیک ری پابلینگ ، چاپ آمریکا ، تلفن سفارش ۵۹۲۰ - ۵۹۱ - ۷۱۴

• **خون‌نامه** ، نوشته‌ی محمدحسن خان اعتمادالمسلمه ، به کوشش علی دهیانی ، از انتشارات کتاب پنجم ، تهران ، برای سفارش از طریق دفتر نشر می‌توانید اقدام کنید .

• **به نگاه خوش آمدی** ( کارنگلمانور ، کتاب هفتم ) ، شرح و نوشته‌های طبر پرویز شاپور ، از انتشارات نشر گل آقا ، تهران ، ۱۳۷۸ .

• **شاخه‌ای از ماه** ، دفتر شعر منصور اوجی ، از انتشارات نوید ، شیراز ، تلفن سفارش از طریق دفتر تهران ۸۹۰۵۹۱۵

• **دفتر میوه‌ها** ، دفتر شعر منصور اوجی ، از انتشارات نوید ، شیراز ، تلفن سفارش از طریق دفتر تهران ۸۹۰۵۹۱۵

• **یاد از خواب پرید** ، دفتر شعر ابرج سعیدی ، انتشارات پامبال ، ۱۳۶۸ ، تهران .

• **سفرنامه برداران شولی** ، ترجمه‌ی آوانس ، به کوشش علی دهیانی ، از انتشارات نشر به‌به ، ۱۳۷۸ ، تهران .

• **آسمان و زمین** ، نوشته‌ی محمدعلی جمال‌زاده ، به کوشش علی دهیانی ، از نشر مهتاب ، تهران .

• **برگزیده و شرح آثار عبید زاکانی** ، به کوشش ولی‌الله درویشیان ، از انتشارات نشر فرزان ، تهران ، ۱۳۷۷ ، تلفن سفارش ۸۷۵۳۳

• **دخوی نایف (گزیده مقاله‌ها درباره‌ی علامه علی‌اکبر دهخدا)** ، به کوشش ولی‌الله درویشیان ، از انتشارات نشر گل آقا ، تهران ، ۱۳۷۸ .

• **با نو گفتن‌ها** ، نوار اشعار ناهید کبیری ، با صدای سیروس ابراهیم‌زاده و ناهید کبیری ، از موزه فرهنگ و هنر نوآرگ ، تهران ، تلفن سفارش ۳۱۱۳۶۶۶

• **دلخوشی‌های پروانده** ، دفتر شعر ناهید کبیری ، از انتشارات نوید ، شیراز ، تلفن سفارش در دفتر تهران ۸۹۰۵۹۱۵

• **جمعه‌های بازاری** ، دفتر شعر ناهید کبیری ، از انتشارات دفتر نوشته‌ها همکاری نشر چشمه ، تهران .

• **نانا (مهاجری از سوزمین ولگا)** ، نوشته‌ی م. ا. محمادی ، از انتشارات پازنگ ، تهران ، تلفن سفارش ۸۸۲۶۶۶

• **فصل‌نامه ایران‌نامه (مجله تحلیقات ایران‌شناسی)** ، مدیر نشریه هوم حکمت ، از انتشارات بنیاد مطالعات ایران ، واشنگتن ، دی . سی . آمریکا . تلفن سفارش ۲۹۹۰ - ۶۵۷ - ۳۰۹

• **مرگی از تاریخ ادبیات ایران (یادنامه‌ی شاعر بلبله و قنر ، ابراهیم صبا)** ، نوشته‌ی پرفسور سیدحسن امین ، از انتشارات دفتر نشر طیب ، ۱۳۷۹ ، تهران .



«... بعد که به دفتر مجله مردم رفت و آمدی پیدا کرد (نیمایوشیج) با هم آشنا شدیم. به همان فریژی می آمد و شعرش را می داد و یک جایی می خورد و می رفت. با پیرومرد اول سلام و علیکی می کردم - به معنوی احسان طبری - و بعد، کم کم جسارتی یافتم و از پادشاه فتح قسطنطینی را زدم که طبری هم موافق بود و چاپش که کردیم، به جدوری فرقر پیرومرد درآمد. «۱۱ و ۱۲»  
آل احمد که سپس، دنده عوض می کند و در انشعاب خلیل نیلکی از حزب توده ی ایران، بدو می پیوندد. در یادکردی از رویدادهای سالهای ۲۹-۳۰ می نویسد:

«... در همین سالها بود که مبارزه ی نیروی سوم و آن حزب پیش آمد. از علم و زندگی سه چهار شماره اش را درآورده بودیم که به کله ام زد برای قاپیدن پیرومرد از چنگ آنها. مجلس تجلیلی ترتیب بدیم. مطالبه ای در کارش کردم و در همان خانه ی شمیرانش یادداشتهایی برداشتم و رشاملکی - برادر خلیل - یک شب خانه اش را آراست و جماعتی را خیر کرد و شبی شد و سوری بود و پیرومرد، سخت شاد بود و دوسه شعری خواند و تا دیر وقت ماندیم...»<sup>۱۱</sup>

لنا نیما، شاهین بلند پرواز کوهسار هنر، تیزبین تر و هوشیارتر از آن بود که با چنان آب و دانه هایی به دام سیاست بازان بیفتد و وجه مصالحه ی سودا و سودا بین گروه یا آن دسته فرارگیرد. او به آرمان دبستان جامعه گرایی (سوسیالیسم) گرایش و باور داشت؛ اما نمی خواست که در چهارچوب جزمهای حزبی و فرمانبرداری چشم و گوش بسته در قالب هیچ سازمان و تشکیلاتی زندانی شود. او نه تنها به روشهای مذبذبان گوناگون پیروزی از اندیشه ی جامعه گرایی در ایران، بلکه به سیاستهای حزبی و دولتی همسایه ی شمالی نیز انتقادهای بنیادی و زیرکانه داشت که در یادداشتهایش بازتاب یافته است. درین راستا داغ از دست دادن برادر کوچکترش لادن را که در شوروی ی ستائینی گرفتار و کشته شد، تا پایان عمر بر دل داشت. نیما هرگاه، در کار و گفتش فرهنگی و اجتماعی در چهارچوب برنامه های ویژه ی حزبی شرکت می کرد، با شناخت و گزینش خود او بود و نه در پیروی و فرمانبرداری شمرده شده از آقا معلمهای حزبی. از جمله در تابستان ۱۳۳۲ که «دومین فستیوال ملی جوانان و دانشجو یان ایران» به رهنمود و سرپرستی سازمان جوانان حزب توده ی ایران در تهران برگزار شد. نیما قراخوان آن سازمان برای عضو شدن در گروه اداره کنندگان جشنواره را که از شماری از نامداران دانشگاهی و فرهنگی شکل گرفته بود، پذیرفت.

نشر بیان نامه ی آن گروه در روزنامه های وابسته به حزب توده ی ایران با امضای نیمایوشیج - در کنار امضاهای دیگر سرشناسان - آل احمد را که از قاپیدن پیرومرد سرخورده بود، با این گمان که رفیقان سیاسی اش موفق به قاپیدن وی شده اند و نام و آوازه ی بلند او مایه ی گرمی بازارشان خواهد شد. چنان دچار خشم و بی تابی کرد که نامه ی سرکشاده یی (البته با امضای مستعار کدخدا رستم) در نکوهش نیما در روزنامه ی نیروی سوم<sup>۱۲</sup> به چاپ رسانید که در آن، چیزی از نهمت و حقانیت و کوچکد شمارا نسبت به نیما فرو نگذاشته بود!

لنا شاعر سرد و گرم روزگار چشیده و دل آگاه، آن - به گفته ی اخوان - مردم دردمندان، در پاسخ نجیبانه و سزگوارانه و پُردبارانه و طغش آریز خود به آن دشمن نامه<sup>۱۳</sup> آل احمد را کوشمائی سخت داد تا جایی که هشت سال بعد (دو سال پس از خاموشی نیما) در یادآوری بر او، به خط و خطای فاجش خویش، کردن گذاشت و درباره ی آن برخورد نوشت:

«... چیزی ازین قضایا نگذشته بود که باز پیرومرد به دام آن سیاست افتاد و نام و امضایش شد زینت المجلدات و مطبوعات آن دسته سیاسی و این نه به صلاح او بود که روزی روزی پسته خود را تساورتر می کرد و نه مورد انتظار ما که می زدیم و می خوردیم و صف بسته بودیم و قلمهای تیز داشتیم. این بود که نامه ی سرکشاده یی به او نوشتیم حتاک و سیاست باف و او جوی بدان داد که برای خودش شعری بود؛ با همان تتر مُعقد و اصلا کاری به سیاست نداشت که راستش من پشیمان شدم.»<sup>۱۴</sup>

این گونه برخوردها با اندیشه و زندگی و شعر نیمایوشیج، به دردی نکاپوری او محدود نماند و با خاموشی او در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ پایان نی پذیرفت؛ بلکه - همان گونه که در نمونه هایی چون فردوسی در تاریخ گذشته مان دیدیم - از آن پس نیز ادامه یافت. نیما که خود چنین سرنوشتی را برای مرده ربک فرهنگی و هنری خویش پیش بینی می کرد - در خرداد ماه



# رادیو تازه

## هواوی تازه

شنبه ها از یازده صبح تا دوازده ونیم بعلنازهر

روی موج اف. ام. ۳۰.۹۰

بعثت  
فرامرز خدایاری  
هابنده زرنگی

Radio

FM 90.3

KUSF

Saturdays 11:00 AM To 12:30 PM

تلفن های تماس  
در ساعات برنامه

415-751-5873

در ساعات دیگر

510-336-2229

510-525-7313



۱۳۳۵ | سه سال و اندی پیش از درگذشتش | در وصیت‌نامه‌ی بی‌چند سطری ، دکتر محمد معین را وصی خود و سرپرست اثرهای برجای‌مانده‌اش قرار داد . او در این نوشته از معین چنین یاد کرده است :

« دکتر محمد معین که مثل صحیح علم و دانش است ، کاغذپاره‌های مرا بازدید کند . دکتر معین که هنوز او را ندیده‌ام ، مثل کسی است که او را دیده‌ام . اگر شروعاً می‌توانم قلم برای او بزنم ، در ضمن داشته باشم ، دکتر معین قلم است : ولو این که او شعر مرا دوست نداشته باشد . »  
 نینما که به هر کس دیگری ، جز دکتر معین ، بدگمان و بی‌اعتماد بوده و در ضمن ، از کار عظیم معین و بار سنگین لغت‌نامه و فرهنگ فارسی و دیگر کارها بردوش او خیر داشته ، برای عملی شدن روند چاپ و نشر کارهایش ، با تردید و احتیاط قراوان ، ابوالقاسم جنتی‌عطانی و جلال‌آل احمد را - تنها با این شرط که هر دو یا هم باشند - نامزد کرده است که با دکتر معین همکاری کنند .

دست بر قضا ، من - که حلیل دوستخواه اصفهانی‌ام - در سال درگذشت نینما برپایه‌ی فراخوان استاد زنده یادم دکتر محمد معین در ویرایش و سامان‌دادن بخشی از واژگان ادبی فرهنگ فارسی یا او همکاری داشتم و بیشتر بعد از ظهرها در خانه‌ی استاد و در کتابخانه‌ی شخصی او در کوی چهارصد دستگاه ، در شرف تهران - زیر نظر استاد و در کنار شماری دیگر از همکاران وی ، سرگرم به کار بودم . از جمله‌ی آن همکاران ، یکی هم زنده‌یاد اسماعیل شاهرودی (آینده) شاعر و از دوستان و شاگردان نینما بود که واژگان وابسته به هنر را تدوین می‌کرد . در یکی از روزهای سرد و آفتابی‌ی زمستان سال ۱۳۳۸ ، یکی دو هفته‌ی پس از درگذشت نینما ، شاهرودی بعد از من به کتابخانه‌ی استاد آمد و پس از سلام و حال‌پرسی ، بر سر میز بزرگی که آفتاب از پشت شیشه ، فضای آن را گرمتر و دلج‌تر از دیگر جاهای اتاق کرده بود ، در کنار استاد و من نشست و پیش از آغاز کار هر روزی خود ، برای نخستین بار ، خبر یافته‌شدن وصیت‌نامه‌ی نیمایوشیج را برای دکتر معین بازگفت . استاد هنگامی که خبر را با قدری حیرت و نابوری از شاهرودی شنید ، بی‌هیچ ابراز نظری در زمینه‌ی آن ، تنها دوسه بار پرسید : چرا ؟

چندی بعد که باز ، معین و شاهرودی سخن از وصیت‌نامه‌ی نینما می‌گفتند ، به‌گوش خود شنیدم که دکتر معین تأکید کرد که با همدی گرفتاریهایش ، اجرای این وصیت‌نامه‌ی دین‌اخلاقی خود نسبت به نیمایوشیج و وظیفه‌ی فرهنگی در قبال مردم و تاریخ ادب فارسی می‌داند و از زیر بار آن شانه خالی نمی‌کند و قصد دارد به تدریج همدی دست‌نوشته‌های نینما را - اعم از شعر و نثر - به همان‌گونه‌ی که هست و بی‌هیچ دخل و تصرفی بدون ارزش‌داوری از سوی خود ، منتشر کند و داوری و واپسین را به خوانندگان و مردم امروز و آیندگان واگذارد .

دکتر معین در کنار همدی کارهای سنگینش ، کارنثر سروده‌ها و نوشته‌های نینما را نیز با دلسوزی و امانت‌داری علمی (همان فضیلتی که نینما در او - و تنها در او - دیده و پسندیده بود ) ، بردست گرفت و دو دفتر از آنها را منتشر کرده بود که آن فاجعه رخ داد و آن استاد بی‌همتا را در اوج شکوفایی و برومندی از عرصه‌ی فرهنگ ایران ربود . درغ !

## ۲

از آن پس ، کار چاپش سروده‌ها و نوشته‌های نینما به‌کوش سیروس طاهباز که - به‌گفته‌ی خودش - با میانجیگری آل‌احمد با خانواده‌ی نینما آشنا شده بود ، صورت پذیرفت . طاهباز می‌گوید که روزی با عالی‌جناب نجف‌آبادی (همسر نینما) و آل‌احمد به دیدار دکتر معین رفتند و همدستان‌ی او را برای واگذاری کار نشر میراث ادبی نینما به او (طاهباز) به‌دست آوردند و او از آن پس ، این کار را عهده‌دار شد .  
 درباره‌ی چگونگی این سخن‌واین که دکتر معین با آن دقت و وسواس علمی و اخلاقی و تأکید بر پذیرفتاری کار اجرای وصیت‌نامه‌ی نینما - که من نگارنده‌ی این گفتار ، خود

## کتاب عکاسی

# م. ج. واجد

منتشر شد

# LIGHT

# VISION

Photos

By

# M. J. VAJED

"The rich and ancient Persian tradition that he embodies transmutes every line of his picture into something as sublimely beautiful as Arabic calligraphy."

**John Wimberley**

(From the introduction)

دست‌نمندی را که زیبایی‌های طبیعت را با زیبایی‌های مجد باز آفریده است  
 با تپش گرم و صمیمی و از دل بر آمده می‌قتارم  
**هادی شافیه**

قیمت: ۵۰ دلار + ۴ دلار هزینه پستی

P.O.Box 2112

Livermore, CA 94550

Tel: 925-455-5759



شاهد آن بودم - برای واگذاری آن کار به دیگری ، چه توجیهی می‌توانست داشته باشد ، اکنون چیزی نمی‌توانم بگویم . آنچه مسلم است ، این است که دکتر محمدنصین در سال ۱۳۴۵ در رویدادی شوم از کار بازماند و به خاموشی و بی‌هویشی فرورفت و در سال ۱۳۵۰ به جاودانگان تاریخ فرهنگ ایران پیوست و از آن جمع ، امروز کسی برجای نمانده و - به هرتقدیر - از همان زمان ، کار نشر دستاوردهای نیمانیا به وسیله ی سیوس طاهباز آغاز شد که تا همین سالهای اخیر ادامه یافت .

انصاف باید داد که طاهباز در این همه سال ، پایداری و بی‌کسری بی‌همتایی در این راستا از خود نشان داد و به راستی کاری با این گستردگی و حجم ، از عهده ی کمتر کسی برمی‌آمد . او بخش عمده یی از میراث فرهنگی و ادبی نیمایوشج را از پراکندگی و فرسودگی و تباهی رهای بخشید و به مرحله ی چاپ و نشر رساند . اما در قبال این جنبه ی مثبت و ستودنی ی کوشش وی ، جای تأسف است که وی در نگاهداشت این ودیعه ، همواره شریک مهمت بی‌طرفی و امانتداری را چنانکه باید و شاید ، به جای نیارود و کارداوری درباری اندیشه و هنر و گرایشهای سراسری و سیاسی و اجتماعی شاعر را خود به ساقته ی علاقه های شخصی اش بردست گرفت و به زرگر نقاد هوشیار زمانه <sup>۱۸</sup> سپرده ! می‌توان گفت که طاهباز درین راه ، با برجای پای مرشد اعظم خود آل احمد گذاشت و از تجربه ی ناکام او و اعتراف آشکارش به برخورد هتاکانه سیاست بافانه با نیمانیا و ابراز بی‌تصامنی - هر چند مهربانگام - اش از آن رفتار ، عبرت نگرفت و به آزمون آرموده پرداخت و باز دیگر ، همان هدف قاپیدن و تصرف و تسخیر شخصیت شاعر و به اندازگی دلخواه ، درآوردن قف او را دنبال کرد !

این جنبه از کار طاهباز ، در پاره یی از گفتارها و سخنرانیهای او که در دو دهه ی اخیر در این جا و آن جا به چاپ رسیده ، بیش از آنها در کتاب یادمان نیمایوشج ، که به منزله ی زندگینامه ی شاعرست ، به چشم می‌خورد . طاهباز در سقمه ی ۳ این کتاب ، پیش از فهرست و آغاز متن عبارت **هو الله تعالی العزیز** را با آوردن « دستنوشته ی نیمایوشج » در زیر آن ، به چاپ رسانده و در صفحه های ۷ و ۸ ، جست ریاضی به خط نیمانیا را که سه تا از آنها عنوان « در مدح مولای متقیان (ع) » و چهارتا از آنها پی‌نوشت « قال الصادق (ع) کتاب الله اربعة اشياء ... الفیاضة للذوام والاشارة للخواص والظائف للاولیاء والحقایق للانبیاء » را در کنار دارد . باز هم با افزودن عبارت « دستنوشته ی نیمایوشج » در زیر آنها ، عرضه داشته ؛ یعنی بیش از هر چیز ، این « دستنوشته ها » را به رخ خواننده کشیده است تا این ذلولی باشد برای درآمدن او به خوریم خورم کتاب و ذهن او را از هرگونه وسوسه ی شیطانی در ارزیابی و شناخت دنیای فکری نیمانیا منزّه و سبزا سازد !

شاید این گونه تمهید و تدارک برای آغاز زندگینامه ی نیمانیا به چشم خواننده ی جوان امروزی ، چندان غیرعادی و نامألوف نماید ؛ اما آثار که دفترهای شعرنیمانیا را در زمان زندگی او دیده اند ، ناگزیر از خود می‌پرسند که هرگاه آوردن چنین « دستنوشته ها » بی‌در سر آغاز کتابها خواست نیمانیا بود ، چرا خود بدین کار دست نزد ؟ و چرا دکتر محمدنصین ، وصی امین او و قیم نشر دستاوردهایش ، در در دفتر که از کارهای وی منتشر کرد ، به چنین کاری مبادرت نورزید ؟

طاهباز در صفحه های ۱۶ و ۱۵ کتاب ، در گفتاری با عنوان « سخنی درباره ی این مجموعه » ، با گفتارود از شعرهای دل‌خواد ، ناقوس و مرغ آهین و اشاره به تأثیرپذیری شاعر از رویدادهای سیاه و خونین دوران زندگی اش در مبارزه ها و کشمکشهای سیاسی و اجتماعی مردم ستمدیده ، با نظام ستمکار قومانرو ، در عالم خیال از خود پرسیده است که : هرگاه شاعر با سیر رویدادهای تاریخ مینمان در دوسه دهه ی اخیر همزمان می‌شد ، چه برداشتی از آنها داشت و چه بازنمایی نشان می‌داد ؟ و چون پاسخی از سوی شاعر دریافت نمی‌دارد ، وکیل تسخیری او می‌شود و پاسخی خودخواسته و خودساخته ، بدین پرسش عرضه می‌دارد . آنگاه ، خوشحال از نزد قاضی بازگشته ، نتیجه می‌گیرد که آرزوهای نیمانیا که در شعرهایش بیان کرده ، درین دوران جامه ی عمل به خود پوشیده است و آن « روز و روزگاری بی » که نیمانیا می‌گوید « کم‌گشته در سرشت شی سرد » . از : طاهباز با این انکاشت و مضادری به مطلوب ، پرسش و جستار شگرف شاعر را از گستردگی پایان بر نانییدانگانه ی آرمانخواهی و حقیقت جویی به تنگنای اکنون و ابتذال روزمرگی کشانده ، و پویایی هنرمند را در چهارچوب قالب ویژه ی دلخواه خود ، متوقف کرده و فته ریاستی بر آن زده و نطقه ی پایان بر آن نهاده است !

# تایفاری

از نامه تا کتاب

به وسیله ی منشی با سابقه  
با قیمتی مناسب



نقش سفارش:  
۲۸۱ - ۵۳۰ - ۸۷۰۵



می‌گردد. چنین کاری جز کشیدن خطِ پُلان بر آنچه یک عمر سروده و نوشته و گفته بود و نقی تمام هستی فرهنگی و ادبی و هنری او، چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟! این عنوان و نیز چاپ قصیده‌ی یادکرده، در یادمان نیمایوشیج، از دیدگاه شناخت جهان‌بینی و هستی‌نگری نیمای اندیشه‌ور و شاعر، در چهارچوب زندگینامه‌ی او فرسینده و قلب واقعی‌ست که دستاورد زندگی فکری و ادبی‌ی او از هنگام بلوغ ذهنی و از آخرین سالهای دومین‌دهه از سده‌ی خورشیدی‌ی کنونی تا پایان زندگی‌اش، گواه راستین آن به‌شمار می‌آید.

آیا کار طاهباز درین راستا تلاشی برای توبه‌دادنِ غیابی‌ی نیما از آزاداندیشی و شُنت‌شکنی و نوآوری و بزرگداشت انسان و هرآنچه انسانی‌ست و ارج نهادن به پویایی و همواره رفتن و دل‌بریدن از ایستایی و رسیدن - که سرتاسر زندگی‌ی رنج‌آمیز، اما نجیبانه و هنرمندانه‌اش گواه صادق آن‌ست - به‌شمار نمی‌آید؟ آیا این‌گونه سخن گفتن از نیما و اندیشه و آفرینش او، همان دَظّ شبیه به مدح نیست که پیشینیان می‌گفتند؟! آیا چنین برخوردی با پیشگام نوآوری در ادب معاصر فارسی و پدر شعرونو ایران، تکرار تاریخ و یادآور رفتار تعصب‌آمیز یکسونگران و جزم‌اندیشان، با فردوسی در سده‌های پس از خاموشی‌ی او نیست؟

هرگاه طاهباز به شیوه‌ی پذیرفتنی‌ی زندگینامه‌نویسانِ امروزین رفتار می‌کرد، بایست رونق دگرگونه‌ی اندیشه و هستی‌نگری و هنر نیما را در همه‌ی دوره‌های زندگی‌اش از جوانی تا پیری، به ترتیب تاریخ، به گونه‌ی بی‌طرفانه و به دور از هر نوع ابراز احساس و عقیده‌ی شخصی و طرح و برداشت دلخواه خویش و تنها بر بنیاد بررسی و پژوهش سروده‌ها و نوشته‌های خود او و با نوشته‌های دیگران در عاقلگاه‌های با اعتبار و دارای پشتوانه‌ی استوار، مرور می‌کرد تا خواننده، خود بتواند بدونِ شایعه‌ی دخالت زندگینامه‌نویس، چونگسری‌ی کُش فکری‌ی شاعر و فرایند آفرینش ادبی‌ی او را از آغاز تا انجام، بدان‌گونه که بوده است، ببیند و با چنین آتش دردم‌جوشی، به نام «شرح احوال و گزارش آثار هنرمند» روبرو نشود! هر چنان صورتی، نشانه‌های خام‌اندیشی و ساده‌نگری و طبع آزمایی‌ی روزگار جوانی و فرورزها دوره‌ی بختگی و ژرف‌نگری و نوآوری و آفرینش‌راستین ادبی‌ی او و انسان‌باوری و اندیشه‌ی جهان‌شمول ری، هر کدام در جای خود، به‌قدرستی بررسی و ارزیابی می‌شد و کسی هم از ناهمخوانی‌ی کارکرده اندیشه و هنر شاعر نامدار در آغاز و انجام این پویه و جستار، دچار شکستی‌زدگی نمی‌شد.

امروز طاهباز دیگر در میان ما نیست و من ضمن ارجح‌سازی‌ی کوشش چند ده ساله‌ی او برای نشر میراث فرهنگی و ادبی‌ی نیما، به دور از هرگونه خُبه و بغضی، از پای‌بند نبودنش به بی‌طرفی و امانتداری‌ی کامل، متأسفم و انتقاد می‌کنم. من و دیگران نیز در پی طاهباز خواهیم رفت، اما داور هوشیار تاریخ همواره در کارست و به گفته‌ی خود نیما: «آن‌که غربال به دست دارد، از عقب کاروان می‌آید!»

۳

تلاش برای قاییدن و مصادره‌ی شخصیت نیما و وابسته‌شمردن او به این یا آن گروه اجتماعی یا سیاسی یا عقیدتی و عرضه داشتن تصویری ناهمخوان با زندگی واقعی‌ی او و فرایند کمال‌یابی‌ی اندیشگی و ادبی‌اش، به‌همین جا پایان نمی‌پذیرد و هنوز عرق این سیروس خشک نشده، سیروس دیگری از سوی چپ میدان به تاخت و تاز می‌پردازد و پس از طرید و نبرد و بُسارزخواستن از هم‌اوردمان خیالی، چون جز آسیای‌بادی چیزی در برابر خود نمی‌بیند. غرض‌کنان، از فراز مرکب چوین، زبان به سخن می‌گشاید و چند نکته‌ی مهم ادبی و تاریخی را روشن می‌کند و تاریخ ادبیات‌نویسانِ امروز و فردا را از کمراهی‌ی رهایی می‌بخشد!

نخست این‌که نام نیما را نه برگرفته از بشار / بشار ( = کماندار ) نام اسپهبدی سازندارانی ( آن گونه که نیما خود شرح داده است )، بلکه مقلوب یا وارونه خوانده‌ی امین

# بخارا

ادب، هنر و فرهنگ

## BUKHARA

A Review of Art and Culture

صاحب‌امتیاز و سردبیر

علی دهباشی

شماره‌ی ۱۴

منتشر شد

علاقمندان می‌توانند

از طریق دفتر هنر

«بخارا» را مشترک شوند

لطفاً چک اشتراک خود را

به نام علی دهباشی ارسال فرمایید

اشتراک یک ساله ۷۰ دلار

(برای شش شماره)

لطفاً به نشانی جدید علی دهباشی توجه فرمایید

تهران: صندوق پستی ۱۶۶ - ۱۶۶۵۵

تلفن و فکس: ۸۷۰۷۱۳۲



## منصور اوجی

# فوقولی قو

برای نیما بزرگ

شب کامل!

شب پیوسته کامل!

تو کامل نیستی، کامل!

بدان سانی که ماه آن قوص

| گرد گرد گرد کامل کامل

تو کامل نیستی و او.

تو کامل نیستی کامل

شب کامل! -

فراز نودبان نعره می پیچد

| گل سرخی به گرد ماه

و می توکاندش از هم

و می خواند خروس صبحدم از دور

فوقولی فوقولی قو!

سرماند: می پرسید: دلیلش چیست؟ بفرمایید: دلیل ازین بهتر و استوارتر!:

«میرزا محمد خان منشی، پدر جناب آقای امین میرهادی... در حدود سال ۱۲۹۹ شمسی یا پس از کودتای سید ضیاءالدین در باغ مسکونی سید باقرخان کاظمی (حدیث الذوله) به تصادف به مهدب الذوله می‌گوید که می‌خواسته است آن را (نام نیما را) بجای امین، بر پسرش بگذارد و استاد نظام وفا که درین نشست خانوادگی حضور داشت نیما را به علی استفندیاری شاگرد شاعر خود پیشنهاد می‌کند.»

دقت تاریخی و علمی در کشف یکی از معضلهای روزگار را می‌بینید؟! آیا هنوز هم از روتق ملوک نالیدهید؟ پرسیدنی است که وقتی نیما از استاد خود نظام وفا با حق شناسی و سیاس ییاد می‌کند و جزء به جزء خاطره‌های خود از شاگردی نزد او در مدرسه‌ی سلوئی تهران را در یادداشت‌هایش می‌آورد، چگونه شرح رویداد چشمگیری چون پیشنهاد نام‌گزینی از سوی استاد خود را از قلم می‌اندازد و در هیچ جا سخنی از آن به میان نمی‌آورد؟! این نیز پرسیدنی است که چگونه نویسنده‌ی این مطلب، با دداشت دقیق و صریح نیما درباره‌ی پیشینه‌ی نام برگزیده‌ی خود را یکسره نادیده گرفته و این تروخسکها را به هم بافته‌است؟! **دوم این که بحث کهنه و دیگر حالا - بکلی مبتذل‌شده‌ی وزن شعر افسانه و عباره به پیش می‌کشد و نمونه‌های چندی از - بدگفته‌ی خود - شعر و نوحه‌سرایی پیش از افسانه‌ی نیما را که در همان بحر و وزن بحروصنی افسانه است، شاهد مثال می‌آورد تا حاین کشف بزرگ قرن برسد که: «وزن افسانه ابداعی نمی‌باشد.» (!)**

سپرس دوم با این کشف و کرامت حیرت‌انگیز، نشان می‌دهد که پس از گذشت نزدیک به هشتاد سال از زمان سرایش افسانه و نشر انبوهی از گفتاوها و کتابها درباره‌ی این شعر و دیگتر سروده‌های نیما و روشنگریهای بسیار در شناخت ساختارهای نوآوری شاعر، هنوز هم این نکته‌ی آغازین را درنیاخته است که بحث اصلی در کار نیما، پرورش وزن و بحر عروضی و کوتاه و بلندی سطرهای شعر و پیشینه داشتن یا نداشتن کاربرد عنوان بحر و وزن نیست؛ بلکه نکته‌ی عمده و دوران‌ساز در فرایند آفرینش هنری وی، گشش تو او به جهان و انسانست که عصر تازه‌ی را در شعر فارسی آغاز کرده است؛ وگرنه گذشگان، از سده‌ها پیش از او با این بحرها و وزنها - کیرم که در همان تنگنای فربوسته‌ی سیرینه - دست و پنجه نرم کرده و - به اصطلاح - طبع آزموده بودند. آری، پیش از نیما در وزن افسانه بسی نظمها و نوحه‌ها بر زبانها و قلمها روان شده بوده است؛ آنا بفرمایید که کدامین کس توانسته است همچون نیما، در همان اوان شاعری اش، جهانی چنین بشکوه، و بخردم، چون جهان زیبای افسانه بیافریند؟

**سوم این که مدعوی نیماشناسی، سرانجام به حرف اصلی و جان کلام خود می‌رسد و می‌گوید:**

«افسانه‌ی نیما نه در سال ۱۳۰۱، بلکه در سال ۱۳۲۹ به صورت فعلی خود سروده شده و آنچه در روزنامه‌ی قرن بیستم میرزاده‌ی عشقی بدین نام منتشر شده، تنها چند بند از افسانه بوده است. بنابراین آنچه در آن هنگام سروده شده بوده، نمی‌تواند راهگشای شعرنو باشد و تأثیر نیما بر شعر معاصر، از شهریور ۱۳۲۰ به بعد، زیر «تأثیر» جریانبات سیاسی روز، صورت عمل به خود گرفته است.» **۳۳** (مدعی، زمان چاپ تازه‌ی افسانه به کوشش احمد شاملو در ۱۳۲۹ را با تاریخ سرایش آن عوضی گرفته‌است!)

هنگامی که نیما خود به صراحت تمام از سروده شده بودن کامل افسانه در سال ۱۳۰۱ سخن می‌گوید و در نامه‌ی به میرزاده‌ی عشقی از چاپ ناتمام آن در روزنامه‌ی قرن بیستم ابراز شکفتنی می‌کند و باز در سال ۱۳۲۱ در نامه‌ی به نبشیری، افسانه را برآیند حالها و خیالهای خود در بیش از بیست‌سال پیش از آن زمان می‌خواند **۳۴** دیگر طرح سخنانی از گونه‌ی آنچه امین آقا بر قلم رانده است تا بسیار دیرهنگام و با تلاش مذبحانه ادعای واهی تأثیرپذیری نیما از «جریانبات سیاسی روز» (بخوان: حزب توده‌ی ایران) را بر کرسی نشانند، جز دهن‌کجی و افتعیتی آشکار و نامعزمانی و منضحک‌ی تاریخی و نشانه‌ی دیگری از همان طرز فکر واپس‌مانده‌ی کوشش برای تسخیر و مصادره‌ی منش و گشش هنرمندان، جمی تواند باشد!؟



\*\*\*

جز این نمونه‌ها که برشمردم، در سالیان اخیر نمونه‌های دیگری ازین طرز فکر و شیوهی برخورد، خواه نسبت به نینما، خواه در پیوند با شاعران و نویسندگان دیگر، از کهن گرفته تا امروزین، دیدم<sup>۱۵</sup> که جای بحث گسترده دربارهی چگونگی آنها درین گفتار کوتاه نیست. اما این قدر هست که بگویم: برماست که ازین پس در کار هرگونه کیش اجتماعی، یا چنین تلاشها و تشنهایی هوشیارانه برخورد کنیم و بنپذیریم و نگذاریم که هنرمندان و اندیشه‌ورانمان را به پهنه‌های فریبنده و ظاهراً آراسته‌یی همچون نهاده (که مفهوم راستین آن را کمتر کسی دریافته است) بر تخت پروکراست‌های زمانه به ضلایه بکشند و نیش آنان را بکشند و دستاورد اندیشه و هنر و آفرینش آنها را نسخ و نلکه کنند.

سزواراست که گفتار خود را با عبارت آگاهانه و طنزآمیز نینما پایان بخشم که زمانی در یادداشتی خطاب به مدیرمآهنامهی سخن، زنده‌یاد دکتر پرویز نائل‌خانلری، نوشته بود: «شما دیر رسیدید! قطار حرکت کرده بود!»

نازویل (کونزاند) - استرالیا - ۱۳ دی ماه ۱۳۷۸  
(شپ چهلمین سالگرد خاموشی نینما)

### بازردها و پی‌نوشتها

۱. در اسطوره‌های یونانی، پروکراست (Procrustes) راهزن خودکامه و خسیست که رهگذران را می‌رباید و بر تخت آمتین خود می‌خواباند. هرگاه قد قربانی شوربخت او کوتاه‌تر یا بلندتر از تخت باشد، با کتیبه‌ن تن وی از دوسو یا پرتیب از سر و پایش، او را بانخت، هم اندازه می‌کند!  
( " Funk & Wagnalls New Encyclopedia " in AUSTRALIAN INFOPEDIA, CD-ROM )
۲. دربارهی افزوده‌های بر شاهنامه و دیگرگونه جلوه دادن اندیشه و گفتار فردوسی -- حلال خالقى مطلق: معرفی، قطعات الحاقی شاهنامه، در آینده، شماره‌های ۹ و ۱۱ سال ۱۳۶۱ و ۳ و ۲ سال ۱۳۶۳ و ایوان نامه ۳ و ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۶۳ و جلیل دوستخواه: و همنودی دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباجی شاهنامه، در ایوان‌شناسی، ۹: ۱، بهار ۱۳۷۱ و بازچاپ همین نوشته در کتاب حماسه‌ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، نشر باران، صود، ۱۳۷۷، صص ۱۰۳-۱۱۰.
۳. برای آشنایی با رنج و شنگ خیم -- مقدمه‌ی او بر رساله‌ی اثبات جسر و مقابله (به زبان عربی)، چاپ سسکو - ۱۹۳۵.
۴. دربارهی رازی و برخورد ایستایان و حزم‌پاویان تاریخ با او -- آراش دوستدار: درخششهای تیره، چاپ دوم - خاوران، پاریس، ۱۳۷۷.
۵. درین زمینه -- پیشمآهنامه‌ی فردوسی از شاهنامه‌سرایی! (بخش دربارهی یوسف و زلیخا و انتساب درویشین آن به فردوسی) از نگارنده‌ی این گفتار در فصل کتاب، شماره‌ی ۹، لندن - پاییز ۱۳۷۰ و بازچاپ آن در کتاب حماسه‌ی ایران ... (پیشین)، صص ۳۲۷-۳۸۲.
۶. نقد یا نفی شاهنامه / نامی سرگشاده، به احمد شاملو از نگارنده‌ی این گفتار در کنگ در کنگ ۳۱، تهران - مهر ۱۳۷۱ و بازچاپ آن در کتاب حماسه‌ی ایران ... (پیشین)، صص ۲۲۷-۲۶۲.
۷. کنسیور ملی یونسکو در ایران، در سال ۱۳۷۵ اعلام داشت که آیین یکصدمین سال زادروز نیمایوشج را در تهران و یوش برگذار می‌کند. (کویا رنج منخب‌باشی یونسکو درست کار نمی‌کند: وگرنه سال ۷۵ را که نودوهمین سال زادین نینما بود، به‌جای صدسالگی‌ی او نمی‌گرفت! یونسکو سال ۱۳۶۹ را نیز هزارمین سال سرایش شاهنامه اعلام کرده بود. اما سال درست آن هزاره، ۱۳۷۳ خورشیدی برابر با ۱۹۹۴ میلادی بود و تاچیکها نیز همین سال را به درستی سال هزاره شمرده و جشن هزاره را در آن برپا کردند. -- آندو بلائ سخت / یادداشت‌های سفر به تاجیکستان در جشن هزاره‌ی سرایش شاهنامه از نگارنده‌ی این گفتار در ماهنامه‌ی اینترنتی «ادبیات و فرهنگ» به نشانی: www.mani-poese.de
۸. دربارهی چگونگی تصمیم یونسکو به برگذارای آیین یکصدمین سال زادروز نیمایوشج و روند اجرایی آن در ایران، همچنین -- نامه‌ی شاعر، نویسنده و پژوهش‌دهی زنده‌نام محمدمختاری - فردیکو مایور دیرکل یونسکو به تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۷۵ (مورسی کتاب، دوره‌ی جدید - سال هشتم شماره‌ی ۳۰، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۱۵، و همین شماره‌ی دفترش، ص ۱۷۳).
۹. -- نیمایوشج: حرفهای حسابه.
۱۰. از شعر مهتاب ( -- نمونه‌های شعرآزاد، سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۰ )
۱۱. «من به رودخانه شیبه هستم که از مهرهای آن لازم باشد، بدون سروصدا می‌توان آب برداشت.» سرفراز شینه‌هایی از شعر نیمایوشج، سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
۱۲. تاکیدها همدا از نگارنده‌ی این گفتارست.
۱۳. آنچه آل احمد از آن به «درآمدن فرفر پیرمرد» تعبیر می‌کند و به سادگی از کنار آن می‌گذرد - انتقادی بنیادی و جابانه از جزئیات ادبیات‌شناختی ستاین ساخته و دانه‌پرواختی حزب توده ایران

**دکتر**  
غلامعلی (جهانگیر)

# مظفریان

متخصص بیماری‌های داخلی  
و غدد داخلی  
دانشیار بالینی دانشکده پزشکی  
دانشگاه واشنگتن

(۲۰۶) ۶۸۲-۰۸۸۲

G. A. (Jahangir)  
**MOZAFFARIAN, M.D.**  
INTERNAL MEDICINE  
& ENDOCRINOLOGY

Associate Prof. of  
Clinical Medicine  
School of Medicine,  
Univ. of Washington  
Seattle, Washington

For Appointments,  
Please Call:  
Tel. (206) 682-0882



جمهوری دومین و کار علمی ستاری

## محمد ذکائی (هومن) با فکر بهارانه

به یاد و احترام نیما نامدار

تو رنگ حقیقت زده‌ئی، رؤیا را  
در خانه‌ی خویش دیده‌ئی دنیا را  
ای شاعر ساحر تو به شعر امروز  
پیوند به دیروز زدی فردا را

شعر تو که آنگینه‌ی هشیاری است  
سرچشمه‌ی رودخانه‌ی بیداری است  
این روه پر از سرود، نازان نازان  
در دشت زمان تا ابدیت جاری است

هم زمزمه‌های خوب و زیبا داری  
هم نغمه و آهنگ قریبا داری  
با مهر زلال و قهر چون مهر زلال  
لطف چشمه و هیبت دریا داری

آب، آنهی روشن افتادگیت  
خاک، عاطفه‌ی سخاوت و سادگیت  
از باد شنیده‌ام به هر بیشه و باغ  
افسانه بسی، ز آتش آزادگیت

با فکر بهارانه گل آموخت به باغ  
چون ماه، به باغ شب برافروخت چراغ  
خورشید برای آفتابی گشتن  
عی گیرد از این سبیده‌ی صبح، سراغ

در دشت هنر گرد برانگیخت و رفت  
در راه بهار تازه، گل ریخت و رفت  
تا کم نشوند رهزوان ره عشق  
پیراهن خود به شاخه آویخت و رفت.

یادگه نیما در نامه‌ی تاریخی و افشاکری به احسان طبری نوشت. ( -- نامه‌های نیماپوشیح ، تهران - ۱۳۳۳ )  
۱۴ - جلال آل احمد: پیرومرد چشم ما بود در آرش ، شماره‌ی ۲ ، ویژه‌ی نیماپوشیح ، تهران - آذر - ۱۳۵۰ و یادمان نیماپوشیح ، صص ۲۲۸ - ۲۳۵ .  
۱۵ - بیروی سوم هفتگی ، ۲۹ خرداد ۱۳۳۲ .  
۱۶ - جزئی ( به جای سوی آینده ) ۲۶ تیر ۱۳۳۲ .  
۱۷ - همان خاستگاههای یادگوده در زیر شماره‌های ۱۳ و ۱۵ .  
۱۸ - « من این ودیعه به دست زمانه می‌برم / زمانه زرگر نقاد هوشیاری بود »

(پروین اعتصامی )  
۱۹ - برای آشنایی با آنچه نیما در دوره‌ی خامی و طبع‌آزمایی‌اش ، به شیوه‌های شش سروده است ( و البته - برخلاف پندار شاهیار - در شمار « شعر » های او در نمی‌آید ) -- مهدی اخوان ثالث: یک سخن درباره‌ی آثاری که نیماپوشیح به شیوه‌ی قدما سروده است . ( یادمان نیماپوشیح ، صص ۱۳۳ - ۱۳۷ ) .  
۲۰ - طرید و نژد در اصطلاح جنگاوران شش . رنج‌خوانی و بانک و خروش پهلووات - در حکام درآمدن به میدان که گونه‌ی جنگ روانی برای شست‌کردن روحیه و غمخ‌شازان همواره بوده است .

۲۱ - سیروس نیرو : « به‌جای چند نکته‌ی نامدرست ( به مناسبت صدمین سال تولد نیما ) » در ماهنامه‌ی چپستا ، سال ۱۶ ، شماره‌ی ۱ ، تهران - مهرماه ، ۱۳۷۵ .  
۲۲ - یادمان نیماپوشیح ، صص ۳۲ - ۳۳ .  
۲۳ - سیروس نیرو ، چپستا ( پیشین )  
۲۴ - یادمان نیماپوشیح ، صص ۳۳ - ۳۶ .

۲۵ - از جمله‌ی این نمونه‌ها می‌توان یاد کرد از عارف معزونی گردن سهراب سپهری و قالب‌بندی زندگی و گشت هنری و فکری او در چهارچوب برداشتی فشرده و ایستا از عرفان شش و در سایه‌گذشتن عمده‌ی دستاورد او از پیوه در راه‌های نوین امروزی و انتضای یوف‌کور بذلی سح و شله کرده در تهران در سال ۱۳۷۲ ( -- گفتار ناسرپاکدامن دوزین‌باره‌ی دو چشم انداز ۱۲ ، پاریس - پاییز ۱۳۷۲ ) و نشر گفتاری با عنوان تأملی در شعر نماز از بهاء‌الدین بیخ‌شاهی ( -- ماغ بی‌برگی / یادنامه‌ی مهدی اخوان ثالث ، تهران - ۱۳۷۰ ، صص ۲۱۹ - ۲۲۲ ) و نیز چاپ و انتشار روایت شله‌گودهی از داستان بلند خروس ، نوشته‌ی ابراهیم گلستان در مجموعه‌ی شکوفایی داستان کوتاه ، در دهه‌ی نخستین انقلاب ، انتشارات علمی ، تهران - ۱۳۷۲ ( درین زمینه -- جلیل دستخواه : فصل - اندر حکایت حالی صاحب شله ، در فصلنامه‌ی سنگ ، دفتر سوم ، سرنده - بهار ۱۳۷۶ ) .

۲۶ - گفتنیست که در سال ۱۳۷۵ به بهانه‌ی صدمین سال تولد نیما و به دستاویز سفارتی از سوی او که کاندیدش را در زادگاهش به خاک ، سپارند ، گوش را در گورستان امامزاده عبدالله تهران شکافتند و بازمانده‌ی استخوانهایش را در سر راه حمل به بیوش ، به تالار رودکی ( وحدت کنونی ) بره‌ند و برای زنده‌دل‌مردی که هرگز جز به زندگی تندیخید و بانک برآورد که :  
« ... و هر آن ندیده‌ی درامش‌ودکی گموز ، ویران ! » - با بر رسم روز ، علم و کتبل بریا کردند و یک نغمه‌ی اشک‌انگیز درست و حسابی به‌راه انداختند و در راه بیوش نیز در روستاها و شهرها گوسفندانی در برابر استخوانهای بازآوردی شاعر ، قربانی کردند ! - به راستی که روزگار غریب‌ست نازنین ! شاعر پیشگام و پیویا و زندگی‌ستای امروزین کجا و این معرکه‌گیرری بر سوز و گداز کجا !

سخنوری هوشمند و نکته‌سنج از مشهوریان حافظ که خود شاهد و ناظر این نیش قبر و برآوردن استخوانهای پدر شعرمتو از گور بوده ، شرح این جلوه و جولان شنت را در قطعه‌ی شایه‌آمیز به نظم درآورده است که نقل آن در این‌جا بی‌مناسبت و خالی از لطف نیست :

« خواجه نیما غنوده در دل خاک  
بر سرش شوپ منشر آوردند  
مجلسی سخت رسمی و بشکوه  
شاعران شعر نوین آوردند  
از مقامات ، یک بوئن حاضر  
بزم را فز بی‌تر آوردند  
چون کشادند گور و از تکی آن  
پیکر خواجه را برآوردند ،  
زیرکی بانک زه که : های ! بی‌ده !  
پدر شعرمتو درآوردند ! »

( عبدالرحیم ثابت در فصلنامه‌ی آشنا ، شماره‌ی ۳۵ ، ص ۱۶۸ ، تهران - تابستان ۱۳۷۶ )



منتشر شد

# با سعدی

## در بازارچه زندگی

نوشته صدرالدین الهی

نگاهی دیگر به سعدی و تأثیر ذهن و زبان او  
در زندگی روزانه ما پارسی‌زبانان

برای خرید این کتاب فرم زیر را تکمیل و همراه بهای سفارش به نشانی «نشر تاک» ارسال فرمایید.



**TAK PUBLISHING**

P.O. Box 99197 • Emeryville, CA 94662

Tel: (510) 559-3240 • Fax: (510) 597-0264

email: baaran@aol.com

خواهشمندم تعداد \_\_\_\_\_ جلد کتاب «با سعدی در بازارچه زندگی» را برای  
اینجانب به نشانی زیر ارسال فرمائید:

نام: \_\_\_\_\_

نشانی: \_\_\_\_\_

شهر \_\_\_\_\_ ایالت \_\_\_\_\_

کد پستی \_\_\_\_\_ کشور \_\_\_\_\_

بهای کتاب و هزینه پست برای آمریکا و کانادا هر جلد ۲۰ دلار و  
سایر کشورها ۲۵ دلار به صورت:

چک شخصی (فقط آمریکا)  چک بانکی  حواله بانکی

در وجه «نشر تاک» (Tak Publishing) به پیوست این فرم ارسال شد.



**اسماعیل میرمظفری: شراکیم عزیز، با سیاست از سوی خودم و نشره‌ی دفترهنر، بسیار خوشحالم که این فرصت دست داد تا بتوانیم گفت‌وگویی در ارتباط با نیما یوشیج (پدرتان) داشته باشیم. حتماً می‌دانید که شماره‌ی سیزدهم دفترهنر برای نیما خواهد بود؛ شما که نسبت به عدد سیزده احساس بدی ندارید!!**

**اسماعیل میرمظفری**

والدشکن - پاییز ۱۳۷۸

**شراکیم:** امروز روز اول ماه اکتبر است که با شما نشستیم و در ارتباط با نیما می‌خواهیم صحبت کنیم. نسبت به عدد سیزده هیچ‌گونه احساس بدی که ندارم هیچ، خیلی هم از این بابت خوشحالم هستم و خیلی این عدد سیزده به دلم نشست و آن را به فال نیک گرفتیم! برعکس جمشیدشاه که عدد سیزده را نجس می‌دانست نیما عدد سیزده را خیلی دوست می‌داشت. در خانوادگی ما عدد سیزده عددی واقعاً بوده است! نیما در ۱۳ دی‌ماه، ۱۳۳۸ چشم بر جهان فرو بست. من که تنها فرزند نیما هستم در ۱۳ اسفند ۱۳۴۱ در تهران به دنیا آمدم. تنها دختر من (گلرخ) در ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۴۵ در تهران متولد شده است. مرگ مادرم در ۱۳ آذرماه، سال ۱۳۴۳ اتفاق افتاد. ازدواج من در ۱۳ فروردین‌ماه بود. و با شماره‌ی خانه‌مان در شمیروان سیزده و شماره‌ی تلفن‌مان هم ۸۵۸۱۳ بود! می‌بینید که عدد سیزده در همه جای زندگی ما حضور داشته است به همین خاطر آن را دوست دارم.

# کیپی

## شراکیم یوشیج با

**میرمظفری:** در ابتدا اگر ممکن است یک بیوگرافی فشرده از نیما برای ما بنویسید. از حال و روزش و چگونگی شروع کارش.

**شراکیم:** مجموعه‌ای در دست دارم که خاطرات روزانه‌ام به حساب می‌آید. شاید بتوان آن را با خاطرات روزانه‌ی نیما با هم منتشر کنم. در آنجا این مطلب را توضیح دادم. ضمناً در همین شماره‌ی دفترهنر هم بخش‌هایی از این خاطرات خواهد آمد که ملاحظه خواهید

عکس‌ها از فرهاد فلکی  
برای دفترهنر



فرمود . در ارتباط با بیوگرافی و کودکی نیمانیا بهترین متن همانی است که خود نیمانیا درباره‌ی خودش نوشته است . ضمناً منبع دیگری که در ارتباط با احوال نیمانیا اهمیت فراوان دارد نامه‌های اوست که بسیاری از مسایل و مشکلات نیمانیا به قلم خودش در آن‌ها مطرح می‌شود .

**میرمظفری: جناب شراکیم تا دور نشده‌ایم بد نیست برای اطلاع خوانندگان قدری از خودتان و فعالیت‌های‌تان هم برای‌مان بگویید.**

**شراکیم:** من تحصیلات ابتدایی خودم را در مدرسه‌ی سن‌لوتی تهران (مدرسه‌ای که نیمانیا هم در آن‌جا تحصیل کرد) به انجام رساندم . ما از سال ۱۳۲۷ در منطقه‌ی شمیران سکونت داشتیم . مادرم کارمند بانک ملی ایران بود . مادرم خودش مرا از شمیران به تهران می‌آورد و همیشه پس از تعطیل شدن بانک می‌آمد و به انتظار می‌نشست تا درس من تمام شود و مرا با خودش به شمیران ببرد . دوره‌ی دبیرستان را در مدرسه‌ی شاپور (تجریش . شمیران) ادامه دادم . در این مدرسه معلم ادبیات‌مان جلال آل‌احمد بود .

سال ۱۳۳۸ . بعد از خاموشی نیمانیا به فرانسه رفته و در سال ۱۳۳۹ در رشته‌ی کارگردانی و سینما تحصیل کردم و در سال ۱۳۴۷ پس از مراجعت به ایران به پیشنهاد زنده‌یاد فریدون رهنما به استخدام تلویزیون ملی ایران درآمدم و تا سال ۱۳۶۱ به‌عنوان کارگردان تولید فیلم و تلویزیون به کارم ادامه دادم . از سال ۶۱ به دلیل نامعلومی بازخرید شدم . بعد هم به خاطر دشواری‌ها و عدم ثبات زندگی روزمره به ناچار وطنم را ترک کردم . پدرم در یادداشت‌های روزانه‌اش در جایی می‌نویسد که ای فرزندم اگر روزی مملکت و خاک و بومت را ترک کنی نفریبت خواهم کرد! مطمئنم اگر نیمانیا وضع فعلی را می‌دید جور دیگری نظر می‌داد . عرض شود . ابتدا به فرانسه رفته و به خاطر سابقه‌ی کارم در تلویزیون فرانسه در

آن‌جا مشغول به‌کار شدم . در سال ۱۹۸۵ به دعوت مایکل هیلمن به آستین (تگزاس) رفته و سه سالی ادبیات نو را تدریس می‌کردم . به محصلین زبان فارسی اشعار نیمانیا و فروغ و دیگران را تدریس می‌کردم . در سال ۱۹۸۸ به لس‌آنجلس رفته و ساکن آن‌جا شدم . در آن‌جا با جامعه‌ی به‌اصطلاح ایرانی (که من آن‌جا را ایرانی نمی‌دانم!) نتوانستم کنار بیایم و نتوانستم بمانم . بعد برای واگذاری منزل نیمانیا به دعوت میراث فرهنگی جمهوری اسلامی به ایران رفته و منزل نیمانیا را به ملت ایران اهداء کردم . این خواست خود من بود و دولت چیزی را از من نگرفت . تأکید می‌کنم که خودم منزل نیمانیا را به مردم ایران هدیه کردم . قرار است در «یوش» (زادگاه نیمانیا) موزه‌ای تشکیل شود . همان‌طور که می‌دانید کالبد نیمانیا از سال ۱۳۳۸ در امامزاده عبدالله به‌طور موقت دفن بود که من موفق شدم در سال ۱۳۷۳ کالبد او را به زادگاهش یوش ببرم . من پس از این مراسم مجدداً در سال ۱۳۷۷ (= ۱۹۹۸) به آمریکا برگشتم و فعلاً هم در ویرجینیا سکونت دارم .

**میرمظفری: گفتید معلم ادبیات شما جلال آل‌احمد بود . جلال یکی از وراث ادبی پدرتان هم هست . از او خاطره‌ای در ذهن دارید؟**

**شراکیم:** بله . در دبیرستان شاپور (تجریش) که تحصیل می‌کردم آل‌احمد معلم ادبیات ما بود و اغلب سر این کلاس‌ها با نگاه‌های خاص از شب گذشته . که ما در خدمت ایشان بودیم . یاد می‌کرد . تلخ‌ترین خاطره‌ای که از جلال در ذهن دارم مربوط به شب خاموشی نیمانیاست که به باین نیمانیا آمد و او را رو به قبله خواباند و عبایش را روی او انداخت و برایش قرآن خواند . یادشان گرامی باد .

**میرمظفری: از پدر و مادر و برادر و خواهرها و بستگان نیمانیا برای‌مان بگویید.**

**شراکیم:** این‌ها را در نوشته‌ام آورده‌ام که نیمانیا سه خواهر داشت به نام‌های مهرآقاس . نوران (که بعداً توسط نیمانیا نکینا شد) و ژنیا . نیمانیا یک برادر کوچکتر از خودش داشت به نام رضا (که بعداً نیمانیا آن را به لادین تغییر داد . البته این تغییر دادن نام‌ها دلایل خودش را داشت) از سرگذشت لادین چیزی نمی‌دانیم به‌جز این‌که با حزب عدالت کار می‌کرد و جزو گروه ۵۳ نفر بود و در زمان حکومت رضاشاه به شوروی رفت و بعد دوباره به ایران بازگشت و مجدداً به‌خاطر عدم امنیت سیاسی بار دیگر به شوروی گریخت . در سال ۱۳۱۰ (زمانی که علاییه و نیمانیا در آستارا بودند و در آن‌جا تدریس می‌کردند) به آن‌جا می‌رود و دو برادر برای آخرین بار با یکدیگر وداع می‌کنند و پس از آن دیگر هیچ خبری از او در دست نیست .

**میرمظفری: خوب شد تدریس در آستارا را مطرح کردید؛ اگر ممکن است قدری از**

# شراکیم

با مدیریت عکاس شهنورد  
فرهاد فلکی

۷۰۳-۷۵۷-۶۷۴۴



شیرازی  
شیرازی

### سفرهای دوگبری نیما و عالیه خانم در آستارا صحبت بفرمایید.

**شیرازی:** در ارتباط با ماجرای آستارا من خاطره‌ای ندارم چون هنوز به دنیا نیامده بودم! این ماجرا مربوط به سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و آن حدوده است. از آن‌چه که در دست هست نوشته «سفرنامه یارفروش» است. نام قبلی پابل، یارفروش بود. این سفرنامه هم بخشی از چیزهایی است که متأسفانه سپروس طاهباز از من گرفت و هرگز بازپس نداد. بعد متوجه شدم که این‌ها را به مرکز اسناد فروخته و اصل این سفرنامه حالا در مرکز اسناد باید باشد. در مجموعه‌ای بخش‌هایی از آن را چاپ کرده‌اند و قرار است که متن کامل آن هم به چاپ برسد. در آن سفرنامه توضیحات خود نیما وجود دارد.

و اما آن‌چه که من از زبان مادرم عالیه خانم شنیدم این بود که عالیه خانم مدیر مدرسه دختران آستارا بود و نیما هم در مدرسه پسران آستارا تدریس می‌کرد. ظاهراً خانمی را که با رئیس معارف آنجا روابطی داشته به جای عالیه خانم در نظر می‌گیرند. اختلافات از این‌جا شروع می‌شود. عالیه خانم را منتظر خدمت می‌کنند و نیما در مدرسه پسران طعیان می‌کند و شاگردان را می‌شوژاند. عالیه خانم تعریف می‌کرد که نیما به شاگردان خودش می‌گوید همسر مرا که مدیر مدرسه دختران است و حافظ ناموس شما و خواهران شماست دارند بازخرید می‌کنند تا خانمی را که رابطه‌ی نامشروع با رئیس معارف دارد جایش بگذارند. این سبب می‌شود که پسرهای می‌رویند به مدرسه دختران و علاوه بر این می‌شود. از آن‌جا نیما و عالیه به اردبیل می‌روند و مدتی بعد به تهران منتقل می‌شوند.

### میرمظفری: حالا قدری از رابطه‌ی خودتان با پدرتان برای من بگویید. چه گونه از پنتون یاد می‌کنید؟

**شیرازی:** من در زمان حیات پدر و مادرم، بیش‌تر به مادرم علاقمند بودم. عجیب است که پس از مرگ هر دوی آن‌ها، روزی نیست که به نیما فکر نکنم. و این شاید به خاطر آن است که حالا بیش‌تر به کارهای او نزدیک شده‌ام یا کاری از او را دارم می‌نویسم یا پاکت‌های می‌کنم. خواندن نامه‌های نیما و تدوین آن‌ها همه و همه باعث شده که به پدرم نزدیک‌تر باشم. نامه‌های نیما اوراق زندگی و ارتباطات نیماست. خواندن آن‌ها کمک بزرگی برای جوان‌ها است که بتوانند با افکار و دیدگاه نیما آشنا بشوند. نامه‌های نیما در واقع بیوگرافی جوانی نیماست یا چگونگی ارتباطات او با آدم‌ها به زبان خودش.

### میرمظفری: خاطرات خودتان را گویا نوشته‌اید یا دارید می‌نویسید؟

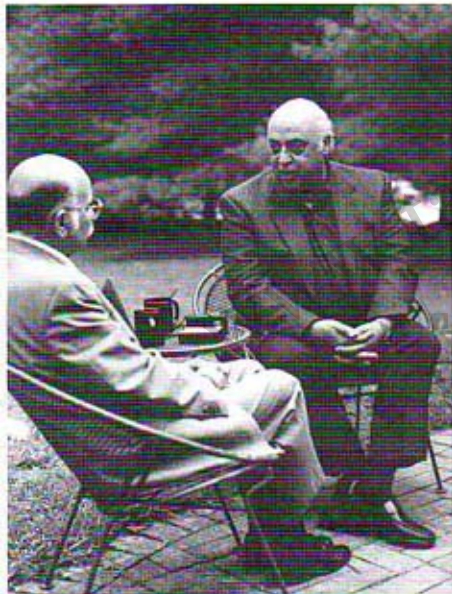
**شیرازی:** به‌نوبه‌ی دوستان حمید محامدی خاطرات خود را دارم می‌نویسم و در دست تکمیل شدن است. حالا انتشار دفترش سبب شده که کار را تسریع کنم و بخش‌هایی از این نوشته را آماده کرده‌ام که در همین شماره خواهد آمد. خاطرات زیادی با نیما دارم که اغلب از سفرهای تابستانی‌مان به یوش و شکار در آن منطقه است. تلخ‌ترین و آخرین سفرمان در زمستان ۱۳۳۸ بود که با نیما به یوش رفتم و سحر به خاموشی او شد.

### میرمظفری: از نیما و از خانواده‌تان برای من بفرمایید.

**شیرازی:** نیما مرد طبیعت بود. هیچ‌گاه از طبیعت دست نمی‌کشید. با طبیعت آمیخته بود. در سال ۱۳۰۵ با عالیه خانم ازدواج کرد. عالیه جهانگیر که دختر عمه‌ی میرزا جهانگیرخان سرداراسفیل بود و از خاندان بزرگی در شیراز. ۱۳۲۱ من به دنیا آمدم. طی این شانزده سال عالیه خانم چند بار باردار می‌شود ولی به دلیل سفرهای تابستانی یوش همه را سقط جنین می‌کند. من تنها فرزندی بودم که تاب حمه‌ی ناملاجمت سفر را آوردم و به دنیا آمدم! تنها فرزندم بودم و بعد از من هم فرزندی نبود. من خودم هم یک دختر دارم به نام گلرخ که در سال ۱۳۵۵ متولد شده است. دختر من هم یک فرزند پسر با نام نیما دارد که حالا چهار سال دارد. با این‌که سنی ندارد ولی چند شعر نیما را قشنگ می‌خواند. امیدوارم روزی خودش هم کارهای درخشانی انجام بدهد.

### میرمظفری: در خانواده‌ی شما فعالین ادبی و سیاسی چه کسانی بوده‌اند؟

**شیرازی:** در میان افراد فامیل از خانواده‌ی پدرم پرویز نائیل‌خاننری بود که می‌شناسید. سیرخالیه نیما بود. بد نیست بگویم که تخلص «خانلری» را که «نائیل» می‌گویند، نیما به آن افزوده. نائیل نام دهکده‌ای است در نزدیکی یوش در طرف قشلاق و کجور.



از راست: شراگیم یوشیج - اسماعیل میرمظفری



از سوی مادرم میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل که مدیر روزنامه‌ی صوراسرافیل بود می‌دانید. میرزا جهانگیرخان پسر دانی عالی‌خانم بود. مادرم دو برادر داشت که در کارهای سیاسی فعال بودند و هر دو برادر در جنگ‌های مشروطه‌خواهی کشته شدند.

**میرمعرفی: رابطه‌ی نیما با دست‌اندرکاران ادبی چه گونه بود؟ با چه کسانی حشر و نشر داشت؟**

**شواکیم:** نیما فردی منزوی بود. سعی می‌کرد کمتر با کسی معاشرت کند. البته کسانی بودند که به دیدنش می‌آمدند. کسانی چون احمد شاملو، مهدی اخوان‌ثالث، هوشنگ ابتهاج «دلف» سایه، فریدون مشیری، فروغ فرخ‌زاد و سیمین بهبهانی. این‌ها می‌آمدند و نیما هم که آدم محجوب و کم‌رویی بود همه را می‌پذیرفت و در خانه‌اش به‌روی همه باز بود. همان‌طور که عرش کردم خودش به سختی با کسی رابطه برقرار می‌کرد تنها با جلال آل‌احمد که همسایه‌ی ما بود رفت و آمدی داشت. آن‌ها هم می‌آمدند و نیما هم به دیدن‌شان می‌رفت. شب خاموشی نیما هم جلال و سیمین‌خانم که نزدیک‌تر بودند آمدند. در مجموعه‌ی خاطراتم که منتشر می‌شود خواهید دید که بسیاری از این مطالب را به‌تفصیل توضیح داده‌ام.

**میرمعرفی: رابطه‌ی نیما با استاد شهریار چه گونه بود؟**

**شواکیم:** شهریار یکبار از تبریز به مازندران می‌آید که نیما را ببیند. خودش هم در مساحه‌ای با سدرالدین الهی ماجرای این سفر را توضیح داده است. من هم یک مطلب شش‌موزه در این ارتباط به‌خاطرم می‌آید که به نیست بگویم. شهریار گویا به قهوه‌خانه‌ای در سر راه، بوش می‌رود و سراغ نیما را می‌گیرد. قهوه‌چی می‌گوید نیستند به تهران رفته‌اند. حد می‌پرسد شما کی هستید؟ می‌گوید من شهریارم. قهوه‌چی خیال می‌کند شاه است که به دیدن نیما آمده است! آن‌طور که می‌گویند قهوه‌چی به‌همه می‌گفته که امروز شاه به دیدن نیما آمده بود! به‌هرحال شهریار نیما را نمی‌بیند و به تبریز برمی‌گردد و آن شعر معروف «شاعر انسانه» را می‌گوید که بسیار شعر زیبایی است. این‌طور شروع می‌شود:

نیما غم دل گو که غم‌بانه بگرییم  
من از دل این غار و تو از قله‌ی آن قاف  
دودی‌ست در این خانه که گوریم ز دیدن  
چشمی به کف آریم و به این خانه بگرییم  
الی آخر

در ارتباط با شهریار این را هم اضافه کنم که در سال ۱۳۳۶ ما هم سفری به تبریز داشتیم که با مادرم عالی‌خانم و نیما به منزل شهریار رفتیم و دو سه شبی آنجا ماندیم. بعدها که در تلویزیون کار می‌کردم سعی کردم فیلم مستندی از شهریار تهیه کنم که متأسفانه از لحاظ جسمی و روحی آمادگی‌اش را نداشت. فیلمی البته تهیه کردم ولی هرگز تکمیل نشد و در تلویزیون مفقود و یا روده شد!

**میرمعرفی: این فیلم ناتمام قبل از انقلاب تهیه شد یا بعد از انقلاب؟**  
**شواکیم:** قبل از انقلاب.

**میرمعرفی: نیما با چه نشریاتی همکاری داشت؟**

**شواکیم:** نیما اصولاً با هیچ نشریه‌ای کار نمی‌کرد ولی نشریات مختلف آثار نیما را چاپ می‌کردند. آثارش در نشریه‌ی قرن بیستم میرزاده‌ی عشقی چاپ شده است. در مجله‌ی موسیقی هم کارهایی از نیما آمده است. با مجله‌ی سخن هم که خانلری همه‌کاره‌اش بود به‌خاطر درگیری‌اش با خانلری شرکت نداشت. البته در پاورقی مجله‌ی آنتیبار انجوی‌شیرازی یک نسخه از نیما به‌نام «غول و زن و ارباب‌اش» چاپ می‌شد. پیام می‌آید وقتی انجوی عکس‌های شب‌زنده‌داری کسانی از خانواده‌ی شاه را چاپ کرد ریختند نیما را هم گرفتند! من و جلال آل‌احمد شبانه رفتیم از بازار تجریش موادی برای نیما تهیه کردیم و گذاشتیم لای رختخواب و بردیم برایش به زندان. نیما خیلی به رختخواب خودش و تمیزی آن حساس بود و وسواس داشت. این بود که حدود نیمه‌های شب با جلال رفتیم به زندان شهرتانی و سیگار و رختخوابش را به او رساندیم.

**میرمعرفی: آیا نیما با رادبو و تلویزیون همکاری داشته است؟ گویا چند تصنیف نیما**



Sierra Travel Line  
021204947-0

سیرا تراول

عرضه‌کننده متنوع‌ترین  
تورها و گروه‌های مسافرتی  
در دنیا

و

مسافرت به ایران  
با مدیریت مینا نهرینی  
MINA NAHREINI  
OWNER-MANAGER

1825 Duuglas Blvd. Suite # 4  
Roseville, CA 95661  
Tel.: 916-782-3600  
Fax: 916-773-1690  
E-MAIL ADDRESS:  
Info@Sierratraveline.com

FOR SEPARATION OF ELECTRONIC PRE-PRESS



RUSH GRAPHICS

www.rushgraphics.com  
www.pakdoaristan.info  
پاکستان



را بدیع زاده خوانده است.

**شواکیم:** نه، با وادیو و تلویزیون همکاری نداشته است. خودش هم این موضوع را توضیح داده است. خوشبختانه اشعارش طوری است که به درد تصنیف نمی خورد! البته در ایام جوانی دو سه تصنیف ساخته (احتمالا همانی است که شما به آن اشاره دارید) که اینها هم متأسفانه در میان همان آثار خطی است که پیش طاهباز و خانوادهاش است.

در ارتباط با موسیقی و تصنیف و غیره یادم هست که در سال ۱۳۵۲ طاهباز و ایرج پارسی‌نژاد و دیگر دوستان سیاسی‌اش (که همه از «گروه سوم» خلیل ملکی بودند) سالگردی برای نیما گرفتند در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. کنسرتی بود که رهبرش پرویز اتابکی بود. مرحوم هشتروزی صحبت کرد و بعد من مطالبی را عنوان کردم و چند شعر از نیما دکلمه شد. یادم می آید که در پایان پرده کنار رفت دیدم ارکستر شروع کرد موزیکر را با ریتم نواختن. و خواننده‌های شعر مهتاب نیما را خواند. در این وقت بعضی از پیروان نیما که اصلا چنین توفعی نداشتند متعجب و حیران مانده بودند. یادم می آید که اخوان‌ثالث و م. آزاد و یکی دو نفر دیگر بلند شده بودند و سر جای شان می‌رقصیدند! من دوباره روی صحنه رفتم و با تشکر از حاضرین جلسه را پایان دادم. که به‌خیر گذشت!

**میرمظفری:** اگر ممکن است قدری هم در ارتباط با «وصیت‌نامه‌ی ادبی نیما» صحبت بفرمایید. آن طور که در خاطر دارم گویا نیما دکتر محمد معین، جلال آل احمد، ابوالقاسم جنتی عطایی، و ابراهیم گلستان را برای نشر کارهایش عنوان می‌کند که بعدها پس از کوشش اندکی از سوی دکتر معین کارها به دست سیروس طاهباز می‌افتد و او انجام کارها را به دست می‌گیرد. در این ارتباط برای‌مان قدری توضیح بدهید.

**شواکیم:** در مورد «وصیت‌نامه» آنچه که چاپ شده و برای دفتر من هم یک کپی از آن را خواهم فرستاد باید بگویم که نیما بنگران آثار خطی خود بود لذا دکتر معین را که استاد ارجمندی بود برای بررسی این آثار انتخاب کرد. خود نیما هم نوشته که هرگز دکتر معین را ندیده‌ام و این اعتماد و اعتقاد نیما را به دکتر معین نشان می‌دهد. دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی که استاد تأثیر بود و جلال آل احمد را هم عنوان کرده و نوشته که هر سه با هم باشند. ابراهیم گلستان که گفتید در این وصیت‌نامه صحبت‌اش نیست. همین سه نفر هستند که عرض کردم.

دکتر معین که هنوز سر پا بود من به ایشان مراجعه کردم و ایشان هم یک به‌داز ظهر آمدند و آثار را دیدند. من احساس کردم که ایشان نمی‌دانند از کجا می‌شود شروع کرد. البته ایشان از لحاظ همکاری و کمک نتوانستند کاری بکنند چون خودشان مشغله‌ی فراوان داشتند و بعد هم آن بیماری غم‌انگیز که فرصتی برای این کار نداد. به جلال آل احمد هم مراجعه کردم. آل احمد قبول نکرد و گفت که من خودم یک صادق هدایت هستم و نمی‌آیم زیر پرچم نیما این کار را بکنم! آل احمد البته گفت که برای این کار باید چند نفر را پیدا کنم. این چند نفر غلامحسین ساعدی، م. آزاد، و سیروس طاهباز بودند. طاهباز را شاملی - من معرفی کرد. حضور طاهباز باعث شد که ساعدی و آزاد به‌کنار بروند و فقط طاهباز ماند که با من همکاری کرد و چاپ آثار نیما را دنبال کردیم. طاهباز هم متأسفانه در آخر هر چه را که از من گرفته بود نگه‌داشت و به من پس نداد.

آخرین کتاب‌ها که به‌صورت مجموعه منتشر شد «مجموعه‌ی آثار» و «مجموعه‌ی نامه‌ها» همه مغفول است. من توانستم نامه‌ها را تصحیح و در سال ۱۳۶۱ منتشر کنم. مجموعه‌ی اشعار را هم در همین سال چاپ کردم ولی چون اصل دست‌نوشته‌ی نیما را نداشتیم تصحیح کامل صورت نگرفت. امیدوارم روزی بتوانم این آثار خطی را پیدا کنم و به صورت درستی آن‌ها را منتشر کنم. وگرنه می‌ماند برای نسل‌های آینده.

**میرمظفری:** آقای شواکیم این که گفتید آل احمد نپذیرفت کار نیما را دنبال کند آیا دلیل خاصی داشت؟

**شواکیم:** البته از لحاظ کار ادبی من فکر می‌کنم شاید جلال آل احمد حق داشته که این خبر فکر کند. او فکر می‌کرد که اگر بخواهد کاری بکند باید بنشیند و تصحیح کند و پاکت‌بندی کند و غیره. و شاید این برایش کوچک بود. به‌هر حال نپذیرفت این کار را بکند. ما خودمان دست‌به‌کار شدیم و تا زمانی که عالی‌خانم زنده بود به‌خاطر آشنایی که به خط نیما داشت حضورش کمک بزرگی بود. بعد از او خود من بودم. تا سال ۱۳۶۱ چندین کتاب با کمک

دفتر حقوقی

گیلدا دفاعی

وکیل رسمی دادگستری آمریکا  
متخصص امور انعقاد قراردادها

(کالیفرنیا)

Law Office of

GILDA

DEFAI

Attorneys at Law

P. O. Box 1861  
Fremont, CA 94538

Tel.: 510-791-9000



ظاهیانز آماد و چاپ کردیم . از سال ۱۳۶۱ که من مجبور به ترک وطن شدم آثار به نام  
ظاهیانز درآمد . و مناسفانه مغلوب شد . و حالا سعی من بر این است که اینها را  
مکتوبهای درست کنم .

#### سرمظفری: هرگز این اشکالات را با خود طاهیانز در میان گذاشتید؟

سوالگیم: نه دیگر فرصتی دست نداد . من در سال ۱۳۷۳ که برای انتقال کالبد نیما به  
ایران مراجعت کردم و مدت کوتاهی در ایران بودم و دوباره در سال ۱۳۷۶ به ایران برگشتم  
و این همان سالی بود که یونسکو به مناسبت صدمین سال تولد نیما جشنی گرفته بود  
ظاهیانز در این برنامهها بود . از او اصل دستنوشتههای نیما را خواستم که منکر همه  
بیز شد ! و من درگیر این قضایا بودم که ایشان فوت کرد . حمید مصدق را وکیل کردم  
که این کار را پیگیری کند که ایشان هم گفتند چون خودشان دستاندرکار ادب و هنر  
هستند مورد زخم زبان این و آن قرار خواهند گرفت ! البته او هم در فاصله‌ی کسی فوت  
کرد . لذا همه چیز ناتمام ماند . من که خودم حدس می‌زدم این آثار پیش علی دهباشی  
باشند چندی پیش با او موضوع را در میان گذاشتم گفت اطلاعی ندارد و اضافه کرد که  
خس از آثار بهمن محمص را هم طاهیانز گرفته و پس نداده است ! لذا هیچ !

#### سرمظفری: در مراسم بزرگداشت نیما که از طرف یونسکو برگزار شد چه کسانی حضور داشتند؟

سوالگیم: از جمع روشنفکران ایران کسی شرکت نکرد ! فریدون مشیری تنها کسی بود که  
آند بقیه نیامدند ! حتی سیروس طاهیانز هم نیامد ! شاید به خاطر این که مخالفت  
خودشان را با جمهوری اسلامی نشان بدهند . طاهیانز سعی می‌کرد خودش را مخالف  
جمهوری اسلامی نشان بدهد که در واقع اینطور نبود . موضوع گرامیداشت نیما چه ربطی  
به این موضوعات داشت نمی‌دانم !

#### سرمظفری: معمولاً در دفترهنر عکس‌هایی چاپ می‌کنیم شما از عکس‌های نیما چه می‌توانید برای دفترهنر بدهید؟

سوالگیم: در این‌جا عکسی از نیما ندارم . هر چه دارم در ایران است . در این‌جا فقط  
یک عکس از هادی شفانیه دارم که از نیما گرفته است . گویا یک روز دکترجنتی به اسرار  
نیما را می‌برد به آلبیدی شفانیه (بین امیراکرم و چهارراه پهلوی) و شفانیه عکس‌های  
زیادی از نیما می‌گیرد . یک روز هم شفانیه به منزل ما آمدند و عکس‌هایی گرفتند . از  
سر و دست و دماغ و گوش نیما و غیره . بهترین عکس‌های نیما همان‌هایی است که  
شفانیه گرفته است . شاید بهتر باشد از آقای شفانیه بخواهید عکس‌هایی را در  
اختیارتان بگذارند . البته بعد از این که ایشان به آمریکا آمدند تماسی گرفتیم و گفتیم خیال  
مادریم نمایشکاهی از عکس نیما در ایران بگذاریم . در پاسخ گفتند تمام نکاتیهائی را  
که از نیما داشتیم سوزاندم . البته یک اسلاید شفانیه از نیما را که شامل به من داده هنوز  
دارم . عکس تشنگی است گویا اولین عکسی است که شفانیه از نیما گرفته است .

حالا که صحبت شفانیه شد بد نیست این را هم بگویم : روزی که نیما به  
آلبیدی شفانیه می‌رود لباس کروی تشش بوده . شفانیه به نیما می‌گوید آخر با این لباس  
که نمی‌شود عکس گرفت . نیما برمی‌گردد می‌گوید آقا من نمم . با لباس کروی مگر  
می‌شود عکس گرفت؟! و من در عجبم که آیا آقای شفانیه واقعاً نکاتیو عکس‌های نیما  
را سوزانده است!؟

سرمظفری: البته همان‌طور که می‌دانید شماره‌ی ۱۲ دفترهنر ویژه‌ی هادی  
شفانیه بود . ایشان چندین عکس نیما را دادند که به بهترین شکل در آن  
شماره چاپ و منتشر شده است .

سوالگیم: بله می‌دانم . و خیلی دیگر ...

سرمظفری: به هر حال ، با سپاس مجدد از طرف خودم و دفترهنر برای فرصتی  
که برای این گفت‌وگو به ما دادید .

سوالگیم: خواهش می‌کنم .

بزرگترین کتابفروشی  
ایرانی آمریکا



کتابفروشی

## شرکت کتاب

۷ روز هفته

دوشنبه تا شنبه ۱۰ صبح تا ۸ بعدازظهر  
یکشنبه ها ۱۰ تا ۶ بعد ازظهر

- مجموعه ای بی نظیر از بهترین کتاب های فارسی و انگلیسی مربوط به ایران
- مجموعه ای بی نظیر از کتاب ها و نوارهای آموزش فارسی و انگلیسی
- مجموعه ای بی نظیر از نشریات فارسی منتشره در سراسر جهان (نشریات روزانه ، هفتگی ، ماهنامه ها و فصلنامه های اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و هنری)
- انواع تابلوهای خوشنویسی (اصل و چاپ)
- بیش از ۱۰۰۰ عنوان نوار و کامپکت دیسک موسیقی اصیل ، سنتی فولکلور و کودکان که مجموعه آن را در هیچ کجا پیدا نمی کنید
- مجموعه ای از زیبا ترین کارت های تبریک و کارت پستال برای مناسبت های مختلف
- بزرگترین کتابفروشی ایرانی در خارج از کشور

وست ورد - لوس آنجلس

1419 Westwood Blvd.,  
Los Angeles, CA 90024  
Santa Monica و Wilshire بین

(310) 477-7477

خارج از لوس آنجلس

1-800 FOR-IRAN  
367-4726

www.ketab.com

E-mail: ketab@ketab.com





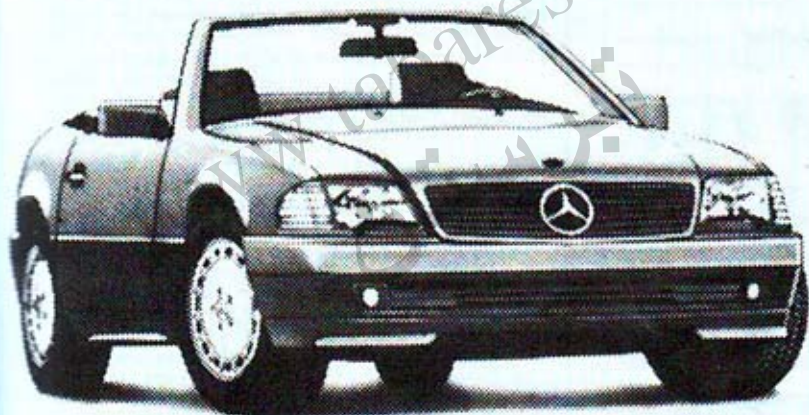
Thinking of *privately* selling your  
**Mercedes or BMW ?**

**AUTOHAUS** will pay top dollar, complete all paperwork,  
and drive you home after the transaction!

Call us for an appointment at your convenience

**Call Free 1-888-BENZ BMW**

**-888-2369 269**



*"Our Service Makes The Difference"*

**AUTOHAUS**

**German Car Specialists**

[www.autohauscars.com](http://www.autohauscars.com)

17 Rahway Ave. Elizabeth, NJ 07202

**"Our Service Makes The Difference"**

# مختار

فرهنگی  
ادبی  
هنری  
اجتماعی

مقدمین سال انتشار



عزیز : احمد آدم  
مؤلف : آزتا افهمی



روی آبنمان و درج آگهی  
با ما تماس بگیرید

Asheghaneh Publication  
1403 Brittmoore Road  
Houston, Texas 77043

Tel.: (713) 973-8666  
Fax: (713) 722-0153

www.asheghaneh.com  
e-mail: info@asheghaneh.com



چهره‌ی نیما گار احمد سخاورد  
برای دخترهنر

اسماعیل نواب صفا

تهران ، ۱۳۷۷

# چند آهنگ شعر و نیما

ساختن شعر بر روی آهنگ ، کار هر کس نیست ؛ علاوه بر ذوق و استعداد ذاتی ، شاعر باید با موسیقی آشنا باشد و در این صورت است که یک اثر مشترک خوب و دلپذیر به وجود می‌آید . در میان تصنیف‌هایی که « جواد بدیع زاده » در رادیو ایران یا بهتر بگوییم رادیو تهران آن روز اجرا کرده ، سه آهنگ از سروان « ابراهیم آژنگ » دیده می‌شود که اشعار آن را « نیما یوشیج » ساخته و در اینجا برگزیده‌ای از نظریات « بدیع زاده » را درباره‌ی اشعار این شاعر نقل می‌کنیم و قضاوت را به عهده‌ی خوانندگان می‌گذاریم .

« ... به عنوان نمونه ، چند آهنگ از آهنگهای « ابراهیم آژنگ » را که با شعر « نیما » توأم شده ، و بدخترانه در رادیو خوانده‌ام می‌نویسم :

آهنگی است از ساخته‌های « آژنگ » در مایه‌ی ترک ، یکی از سنتی‌ترین آهنگهای ایرانی ولی با نهایت تأسف هیچ گونه اثری این آهنگ و شعر ، در من نگذاشت و برای رعایت دوستی آهنگساز ، خواندم .

کسانی که اشعار این آهنگ را مطالعه می‌کنند ، بدون رعایت و جانبداری ، توجه فرمایند . آیا یک جمله که معنای شعر در آن باشد و یا جملات و کلماتی که مناسب تصنیف باشد ، در آن می‌بینید ؟

بنگر جانان طرف گلشن روی نسروین به سوی نسترن  
رخ کشود آن محبوب که از دست وی بُود منکوب  
برانگیخت و آن خفته‌گانی ز هر کار ، گاه پنهانی برآورد آشفته‌گانی

به مجلس درآورده است کل ای مدرخسار بنوش و بنوشانی با دلبران  
 می‌گرددی چند به شادی یا باران  
 با مهربانی با دوستداری در کنار گلغذاری  
 بر لیش نه دکوی در دلش ننگری  
 جز خیال دلبر جز خیال دوست  
 زین زندگی مگر داد خود را ستانیم  
 شادان با روی دوست آزاد در کوی دوست  
 با مروویان یا دلجوئی دشاد در گلستان  
 من به جز مروویان  
 یکی دل نندم جانا هان دگر کجا آشیان داری ای دل  
 به جز کوی دلبران  
 آن ماه پیکران که در دل‌های کسان همه دارند آشیان که از بهر دلجوئی  
 بدر آیند از سونی بکشند با مونی عاشقان  
 ای دلبرای ای مپیکرا

دوری می از عاشقان من بوسی زان لبان یادی از آن شب‌ها  
 با جانان با همدلم می نوش و می نوشان دلبران را

... من متأسفم برای دوستی شدید که بین «آزنگ» و «نیما» بود و برای احتیاس  
 که به آرنک می‌گذاشتم و نیز برای آن‌که سرپرست موسیقی رادیو بود، اجاماراً چند بار این آرنک  
 را با من آرنک دیگر که آن‌ها نیز از ساخته‌های آرنک بود، در رادیو خواندم و برای این‌که اظهار  
 عقیده کرده باشم به آرنک گفتم: آرنکی که تو در ماهی ترک ساختی از نظر رعایت سنت  
 موسیقی، تمام جزئیات و گوشه‌های ترک را در این آرنک رعایت کرده‌ای، حتی روح‌الارواح  
 حشر و گوشه‌ی دوگاد در آن شنیده می‌شود. حیف است از آرنک تو که با جملات و کلمات  
 «سا» اجرا شود؛ و به نیما در حضور «ابوالحسن سنبله» که او را «آقا امین» صدا می‌زد،  
 کلمه‌ی «نیما» مقلوب نام «امین» است؛ و من به تقلید از سیا، چند بار به او گفتم: «آقا  
 امین عزیز، کلمات تو به هیچ وجه با آرنک تلفیق ندارد» و یا به جمله‌ی خودمانی‌تر که به زبان  
 ترک می‌گفت: «صرف نظر از این‌که هیچ یک از کلمات تو در این آرنک قافیه  
 ندارد و حتی معنی و مفهومی ندارد! به علاوه بعضی از جمله‌های تو با آرنک ننگ است و بعضی  
 کلمات تو که مهمل می‌سازی لاقابل سعی کن با آرنک تلفیق کند». زیر بار نمی‌رفت  
 حتی در حضور «سا» به او گفتم: «آقا امین عزیز، حرف الف در آخر کلمه‌ی  
 «سا» و «نیما» حرف نداشت، بنابراین، کلمه‌ی «ای» قبل از دلبرای و مپیکرا، زیاده و غلط  
 است. «سا» می‌گفت: «آقا امین، بدیع‌زاده درست می‌گوید، لاقابل بساز» ای بدبوم ای  
 سیکورم. با همه این حالات زیر بار نمی‌رفت و جواب عجیب‌تری می‌داد و می‌گفت: «من  
 برای تأکید کلمه‌ی (ای) را، قبل از دلبرای و مپیکرا، ساختم. چون بدبم زیر بار نمی‌رود،  
 اصلاحی و برای ارائه‌ی معلومات او، خواندم، ضمناً به «آزنگ» گفتم: «چون کلمات و جملات  
 من مناسب آرنک‌های سنتی تو نیست، آرنک‌های دیگری کمی مدرن‌تر و قرنکی‌م‌آب‌تر بساز.  
 یک شیخ نیما به هیجان بیاید و بهتر بسازد». روی همین پیشنهاد، «آزنگ» دو آرنک دیگر در  
 بند «در چهارم» به نام «فوکستروت مینا» و «فوکستروت مینو» ساخت و باز نیما به همان شیوه،  
 نظاری بر روی آرنک‌های او گذاشت و من با نهایت بی‌میلی خواندم. به خصوص برای این‌که  
 می‌خواستیم این آثار ثبت و ضبط شود هر دو را علاوه بر رادیو، در صفحات گرامافون هم  
 خواندیم.

آمد شب، دور از ما جوانی ای مهوش به ما رخ از چه نعمانی ای دلکش  
 تو شمع شیستان دلبران زانان از چه رو مانی  
 بی دلبری بی گلرخی زینا بی مهوشی او در دست جام می  
 و ندر کف دلی شیدا زینا نیایی این زندگانی را این الم را می  
 چه خوش تویی چون یارم با من فرین  
 باشی شادان نشسته خوش با جام می در کنارم  
 کوئی سخن تو یا من از مهر و صفا گویم سخن با تو من از وفا  
 زنده کنیم آن داستان‌هایی را که بود وز زندگانی برستانیم سود. «»

برگرفته از کتاب «قصه شمع» خاطرات هنری اسماعیل نواب صفا، نشر البرز، تهران  
 با بازبینی و اصلاحات اسماعیل نواب صفا برای دفتر نشر

## افشین علاء

# در کوچه‌های پوش

خسته‌ام از این خیابان‌های شبک  
 بارک‌های خشک خالی از تللیک.  
 هیچ دستی در خیابان‌های شهر  
 توی مشت من نمی‌ریزد ولیک.  
 لهجه‌ی گنجشک‌ها عاشینی است،  
 فرق دارد با صدای جیک و جیک.  
 هیچ می‌دانی چه می‌خواهد دلم؟  
 آه مادر، آه مادر، پشته زبک.<sup>۱</sup>

تو عمو با خود ببر، یک جای دنج  
 که فقط من باشم و بوی برونج.  
 من دلم در پوش، توی کوچه‌هاست  
 تا بپرسد خانه‌ی نیما کجاست،  
 من دلم در پشت آن گوهی‌ست که  
 گله‌ی مهدی‌قلی آن جا رهاست.  
 من خودم این جایم، اما این دلم  
 توی ده در خانه‌ی خیرالنماست.  
 کاش می‌شد ساده‌تر صحبت کنم  
 من دلم از بچه‌های روستاست.

دوست دارم کم شوم در دژه‌ها  
 دوست باشم با تمام بژه‌ها.

۱. تللیک: بوته‌های وحشی خار، به زبان طبری.
۲. ولیک: نوعی میوه‌ی ریز جینکلی در شمال که بچه‌ها آن را دوست دارند.
۳. پشته زبک: غسل برشته. خوراکی محلی که در مجالس جشن می‌خورند.

بیزنس ضیائی



شرکت ساختمانی

# اسفینکس

کارهای ساختمانی خود را به کاربان بسپارید

We do from foundation to roof.

\*Addition \*Kitchens & Bathrooms  
\*Pool & Decks \*Finish Basement

# SPHINX

Construction Corp.

General Contractor  
& Custom Builder

Pager

1-888-975-4560

در مناطق نیوجرسی، نیویورک، پنسیلوانیا

### تخفیف مخصوص

برای هموطنان عزیز ایرانی در نظر گرفته خواهد شد.  
رضایت کامل شما را تضمین می کنیم

Fully Insured